

عنق النفس المعلقة الى الطلب شيئا قطع به يده فوجدت قطعه سيف پس ناکبان عقد
 کثیر در باز بند حضرت شیر یافتیم پس متوجه واکردن شدیم تا آنکه عقده را از آن عقد با واکردیم آن زمان حضرت دست
 خود را دراز کرد و نگه را در قبضه خود چنان محکم گرفت که نتوانستیم که دست حضرت را از آن تکه جدا کنیم و سبیل گرفتن آن
 تکه محکم کردیم پس اماره معلوت را برین آورد که چیز سه را از قسم سلاح طلب کنیم و دست مبارک آنحضرت را از آن
 قطع نایم پیش پاره سیفی مطروح فاحذتها و بکت علی یدها و لم اذل اجزها حتی فصلتها
 عن یدها ثم نحتها عن التکه و مدت یدي الى الیلة لاجلها فدیة الیسری فقبضت
 علیها فلم اقل را علی حذنها فاحذت قطعه السیف و لم ازل اجزها حتی فصلتها عن التکه
 و مدت یدي الى التکه لاجل حذنها که در حرکت شکسته افتاده بود یا فتم پس انرا گرفتیم و برای قطع دست آنحضرت
 برگشتم و پیوسته انرا می بریدیم تا آنکه انرا از بند دست جدا کردیم بعد از آن انرا از باز بند دور کردیم و دست
 خود را بسوی تکه برای واکردن که بهیجا دراز کردیم پس حضرت دست چپ خود را دراز کرد و تقدیر چپ را
 چنان محکم گرفت که برجه کردن آن دست قادر نشوم پس همچون قطعه شمشیر را گرفتیم و از آن دست او را می بریم
 تا آنکه آن دست را از آن تکه جدا نمودم و دست خود را برای گرفتن آن دراز کردیم فاذا اخذها فاذا
 ترجیف و السماء تهللوها اذا بلعلة عظیمة و کبکاء و فدا و قائل یقول و ابنا و اصفوا
 و اذیجا و احمیسا و اعزبیا و یابخی قتلوک و ما عرضوک و من شرب الماء منعوک
 فلما دایت ذالک صعقت و دیت نفسی بدین القتل پس ناکبان دیدم که زلزله عظیم بر زمین
 افتاد و آسمان بجزش و جنبش درآمد و ناکبان صدای شیون و زاری و ناله و بیقراری بلند شد و گویند میگفتند
 افسوس ای ناله افسوس ای کشته جو رو بستم افسوس ای مذبح افسوس ای سین افسوس
 ای غریب مظلوم ای فرزندی من این است جفا که ترا قتل کردند و تشنه
 و منزلت ترا نشناختند و از خوردن آب نمانعت کردند پس برگاه این حال

در بهر آنکه مردم و عود را در میان نشیند ای شهیدان از انهم و اذا قبلت نظروا امرعة و هو بهم حلاق و قوت
 و فلما قبلت الارض بصور الثامن و الحجة الملايكة و اذا بو احد منهم يقول يا ابتاه يا ابن
 خلدك خلدك و ابوك و امك و اخوك و اذا جاء الحسين عليه السلام قبل جلس و شبهه على بدنه
 و هو يقول اليك يا حجة الله يا رسول الله و يا ابتاه يا امير المؤمنين و يا اماءه يا فاطمة
 الزهراء و يا احباء المقبول بالسم عليكم صني السلا م و يكابك نظرم به برديك زن افتاد
 و كروا بنا حلايق كثيرا بسته اند و تمام روي زمين از صورتهاي مردم و بازو هاي فرشتگان پر شد و ناگهان
 شبندم كه كمي از آنها سبكو يراي فرزند كه تي اي سين فدای تو شود و پدر تو و مادر تو و برادر تو كه آن حسين
 عليه السلام را دیدم كه نشست و سر او بر بدن او بود و او سبكو يا آبكار اي جدم من اي رسول خدا و اي پدر من اي امير
 المؤمنين و اي مادر اي فاطمه زهرا و اي برادر مقبول زهرا و غایب استماید ان از من کدام باد شرافت بكي
 و قال يا حجة الله و الله ما جانا يا حجة الله لساء لنا يا حجة الله نفوسنا و الله ما جانا
 يا حجة الله ذرنا و الله اطفالنا يا حجة الله يعزنا و الله عليك ان تری حالنا و فعل الكفار بنا
 و اذا هم حطوا يبكون حوله على ما اصابه بعد ان ان حضرت بي اختيار كه گيت و كفت اي
 جدم من كه ما سوگند این منافقان است عودات ما و لو ادبنا مقنعه و ردان نمودند اي جدم من این كه امان اهل
 ما را نديج كردند اي جدم من كه ما دشوار هست بر تو كه حال مرا ببینی و آنچه كه این كفار عذاب ما ما سوگند مشا به نهائي ما
 اينكه داو نشت به مصائب شاید اوبی اختيار بكنه بستند و فاطمه تقول يا اباها يا رسول الله
 اما تری ما فعلت امك بولدي اتا ذن لي ان اخذ من دم شبيهه و احضب به فاطمه
 و اتقى الله من رجل و اما احضبه يد مردي الحسيف فقال لهاخذني و تاخذني يا فاطمة
 فواستم ياخذون من دم شبيهه و تصح به فاطمة فاصيتها و اتقى ص و على و الحسن
 بسكون به خوار هم و رسد و هم و ايد يهيم الى المرافق و حضرت فاطمة عليها السلام مكفت

ای والد بزرگوار و ای رسول که در کار آقا چه سلوک کردند است تو با فرزند من نمی بینی آیا اجازت میدی
 که از خون پیش او اندکی بگیرم و پریشانی خود بیاورم و ناصیه خود را بر آن حضاب نایم و ملاقات کنم پروردگار خود را در جای
 از خون پسر خود حسین کرده باشم پس حضرت رسوخند افرمود که بگیر و نسیم بگیرم ای فاطمه پس آنها را دیدم که از خون
 ریش او میگریستند و ناصیه و چین خود مالید و پیچیدند و علی مرتضی و حسن مجتبی آن خون را بگردنهای خود
 و سینهای خود تا مرا افتد ای مالبدند و سمعت رسول الله يقول قد يتك يا حسين لعنم و الله
 علی ان اراک مقطوع الراس من الجبین و امی الخمر مکبوا علی فقاؤ تکثار
 الذاری من الرمول و انت طریح مقتول یا منی من قطع یدک الیمنی و ثنی بالیسری فقال
 یا جده اء کارب مع جمال من المدینه و کان یوانی اذا وصفت سراویلی للوصوع فیتصی
 ان تکون نکتی له ثما معنی ان ادفعها الیه الا لعلی انه صاحب هذا الفعل فلما
 نلت خرج یطلبی بین القتلی فوجدنی حثه بلاها امر ففعل سراویلی ذای التکة و قد کنت
 عقدتها عقد اکثره فضرب دشیدم رسوخند اء که میگفت ذای تو شوم ای حسین کذا ر شوار است
 بر من که ترا سر بریده خون آلوده با کردن خون چکان بر پشت اتقان برینم و هر آینه هوای تنه لباس
 ریک ترا پوشانیده باشد و تو گشته بر خاک افتاده باشی ای فرزند من که دست راست ترا اولاً برید و دست
 چپ ترا ثانیاً جدا کرد ایند پس حسین گفت ای جدم از مدینه سوره شتر بانی همراه من بود و عادت آن بود
 که خون زیر جامه خود را از برای تبه رضو از بر می کندم و پیش روی نهادم بسوی من کمر بست و آرزو میکرد
 که آن تکه برای او باشد پس سنج کمره مرا از پیشک آن تکه را با و از ایند که کنم مگر علم من باینکه از این نفسی شخص
 عاهد خواهد شد پس هرگاه من مقتول شدم و از جای خود بیرون آمد و در میان کشتگان مرا تلاش میکرد پس
 مرا چشمی سر یافت پس نظر بسوی زیر جامه من کرد پس کمره را دید و من در آن کبریهایی بسیار بسته بودم ففرغ
 بیداه الی التکة فحل عقل منها فمددت یدی الیمنی فقبضت علی التکة فطلب فی العرکة

فوجد قطع سيفه كما هو مرقوع به يعني شرح على عقوده اخرى فتضمنت على الكفة بيدك
 اليسرى لا يجلتها فيكسفت عورتى خرابه يدى اليسرى فلما ابراد حقل الكفاه احسن بك فرجى من
 القتلى پس است حوزا بسوى تود را از كبر و عقده را از ان عقده كسود پس دست بهت خود را از كبر دم پس كبر
 فكم كرفتم پس از موكه شمشيرى كشته تلاش كرده آورد پس از ان دست بهت به ابريد بعد از ان كبرى ابريد از ان
 نرهبهاى كسود پس دست بهت كبر كرفتم تا ان پيا ان عقده را كسفت به كسب كسودن بى ستر و عريان
 شوم پس آن شقى دست بهت مرا بر ابريد پس به كاد اراده كسودن كبرهاى كسودن چون آمد دختر ترا و بهت را
 كبريد و حوزا در میان كشتگان انداخته و من و منان ساخته فلما سمع النبي به كلاه الحسين عليه السلام
 بكى بكاء شديدا و اتى الى بيت القتل الى ان و انك لوج فقال يا ابا عبد الله مالك يا حتما
 فضع يدك على ما قبلهما حارسين و ما قبلهما حارسين و ما قبلهما حارسين و ما قبلهما حارسين
 و الا حصين پس با كاه حضرت پسر نه اكلام حسين را شديدا اختيار كرسبت و بسوى من در میان كشتگان
 تا آنكه قرب من ايستاد پس گفت کدام عادت دكینه و بر بنده در میان و تو بوده اى شترمان قطع نرد پس
 دستبازى را كه اكثر اوقات ميرىل امين در جمله نر شترمان ايندرا بوسه ميدادند و من و برکت بي حسنه بان ايل
 آسمانها و زمينها ما كفالك ما صنع به الملائكين من الذل و الهوان هتكوا نساءه من
 بعد الحد و من و السدال السطور سنود الله و جهك يا جمال فى الدنيا و الاخرة قطع
 الله يدك و رجلك و جعلك فى حرب من سفك دمائنا و تجراء على الله اياك كفايت نخر
 ترا چيزي كه از دليت و خوارى به اين مزاجين با و كوردند بى پردكى هتك عورت او بعد بود جهاى و قهر و شين
 شدن پروتا نمودند اى شترمان حذاروى ترا در دينا و آخرت سپاه سازد و خدا دستبازى ترا و پايى ترا
 قطع كند و بگرداند خدا ترا در زمرك نيكه خونهاى مرا بخستند و جهرت بر خدا در خون نريزى تا كوردن نما استم
 عاذه حتى شلت يد اى و دست بوجبهى كافه ليس قطعاً من البيل مظلماً و ايتت

لیلی بسند ، الخاله یحییٰ لی هذا البیت اسناد یقین و اما اعلم انه یخبر فی ابد اقل من فی سکه
 احد الی جمع حلویته و تصرف الی الله تعالی بلفظه ، ککل لقول حسبک ما حبت یالحن
 و معلوم ان فی غلبه ای صلب یمنظرون بسن خوردنای حضرت تمام نشده که برود دست یا
 شش سال زردی خورده سیراد ، اشبه تر و تار یک یا قلم و بر همین حال ماتی ماندم بسن بسوی این خانه
 در آرم ناسع ، میخورد در غار سه شصت آمد اول آمد من نوب بدانم که هر آینه مالک و زینا
 در کربلا مان کز آمد بخیرید در که معلوم کسی نماید مگر آنکه حدیث او را شنید و بدانت او خرد نمودی خداوند
 و همه کسان از او شنید و در سلطنتش که کائنات ترا آنکه حکم خود دید ب و در سب است که خواهد داشت
 ظلم که در کلام با کتب در سبیکه و الو الفراج فی المقاتل بالاسناد عن الفسه بن ابراهیم
 بن شهاب قال یارب رحاصون بن ابراهیم بن ابراهیم و الوجه دکت اعرفنا
 مشک یفک المباسون بطله ، انه ما کانت اعرفک قال الی قلب ساقا امر دمع الحسود
 علیه السلام لم یزل یبکی ان الیبر ، ما عنت ایله منذ قلته الا اتالی فناقلا معنی خو
 یالی جهنم فیدعی مها فاصبح فدا به فی ابد فی الحجی الا سمع ساجی قال و اتالی
 العباس بن علی علیه السلام اتیته من سنج الو الفرج و کتاب مقاتل باسناد خود از قاسم بن
 بن بناتة رواه من کرده کتب دیدم مردی را از اولاد اهلان از دارم بسیار بودی سنا نام او حسن
 بسیار شرح و پیله از و گفته که سر نشسته نامم - بچو فند حسنت کت من قتل کردم جو ای از با
 از همراهمان حسین که در میان دو چشم او اثر سجود ، عباس است بعد و ظاهر بود بود
 شبی از روزیکه او را قتل نمودم کمر آمد نزد من شخصی بس که میان مرا میگریخت ، آنکه بسو که
 می آمد پس مراد ان بی انداخت پس ناله میبرد و دم و دهنه میزد و بس میبشید و هشتر ناموز ، زمره
 سینه گفت و مقتول عباس بن علی علیه السلام است و در ای ابن سراج فانی است

رجلا مكفوا فاقده شهد قتل الحسين عليه السلام فسئل عن ذهاب بصره قال قد كنت
 شهدت قتله عاشر عشره غير اني لم اطعم ولم اضراب ولم ادم فلما قتل رجعت الى
 منزلي وصليت العشاء الاخره ودمت فاقاني ات في منامي فقال حب رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقلت مالي وله فاخذ بتلابوني وجرني اليه و ابن رباح روايت کرده گفت
 ملاقات کردم مردی نابینا را که حاضر قتل حضرت امام حسین علیه السلام شده بود پس از آن کس استفسار
 سبب نابینا شدن کرده شد گفت بر آینه من پنجه رده کسان که برای قتل آن مقتدای زمان حاضر شده
 بودند بودیم جز این که بر آینه من نیزه نزدیم و شمشیر به حاله نکریم و تیری نماند ختم پس بر گاه آنحضرت
 شد بسوی مکان خود مراجعت نمودم و نماز عشاء را خواندم و ختم پس آینه نزد من در جواب آمد و گفت که اجابت
 پیغمبر صلوات الله علیه کردم مکن بخدمت او حاضر شو پس گفتم چه حرفی او کرده ام و چه کار است مرا
 از او پس آن شخص سوی دیگر بیان مرا که رفت بسوی آنحضرت کشید نا ذالبنی صجالیس فی صحراء حاسر
 عن ذراعیه اخذ جریبه رملک قائم بین یدیه و فی ید الایسیف من غار یقتل
 اصحابی السعه کلمه اضرب ضربه التهب انفسهم ناراً اخذ نوت منه رجوت
 بین یدیه و قلت السلام علیک یا رسول الله سلم یورد علی و مکث طویلاً ثم رافع
 باسده دقایماً عد و الله انت هکت حرمتی و قتل عترتی و لم تر ع حقی و فعلت ما فعلت
 پس یک نگاه دیدم که پیغمبر خدا در میدان استین روزه حربه گرفته نشسته است و فرشته مورد بروی
 ایستاده است و در دست او شمشیری از آتش است که میکشد بر آن اصحاب تسعه مرا پس هر قدر که آنها
 ضربتی میزد و نفسهای آنها مثل آتش ملبب میشد و در پیشه پس از آنحضرت تریبشدم و رو بری او در آنوقت
 و گفتم سلام خدا بر تو باد ای رسول که پس بر من در سلام نکرده و تا دین را سوش و متاعی مانند بجه آذنان سر
 خود را برداشت و گفت ای دشمن خدا بنگ خرمست ما میگردی و اولاد مرا قتل نمودی حق مرا رعایت نکرد

بر کردی آنچه کردی فقلت یا رسول الله والله ما ضربت بسيف ولا طعنت بروع ولا ضربت
 بسهم فقا له صدقت ولكن كثرت التواداد ان متى فذ نوت منه فاذا طشت معلو
 ما فقال هذا دم ولدي الحسين عليه السلام فكلمني من ذلك الدم فانتبهت حتى الساعة
 لا ابصر شيئا پس گفتیم ای رسول خدا بجز سوکند سوکند شمشیری نزد من و طعن نیزه بگداشیدم و تیری نه انداختم
 پس چنانچه سالت تاب فرمود ای این اسوز نگردی مگر جمیع ایشان را زیاده کردی و لشکر ایشان را
 گران ساختی از من فرسود شو پس از آنحضرت تیر ششم پس ناکبان دیدم که طشتی پر از خون پیش آنحضرت
 نهاده است پس حضرت گفت که این خون حسین فرزند من است پس آزان خون بسلی مثل سرهم در چشم کشید
 پس پیدار شدم و از آنروز تا ایندم چندیرا نمی بینم حکمی عرض کرد کوفی حداید قتال لیا خارج لعسکرا
 من الکوفة لحراب الحسين بن علي عليها السلام جمعت حدید اعندی و اخذت التي و
 معهم فلما وصلوا و طيبوا حمهم بنيت خيمة و صرت اعمل او قادم اللخيم و سكل كما و مرابط للليل
 و اسنة للرماح و ما عوج من سنان او خجرا و سيفكنت بكل ذلك بصيرا بصا، ذني
 كثيرا و شاع ذكوري بينهم از مردی کوفی که کار اینگری میکرد سنقول است گفت هرگاه شکر از کوفه برآید
 بخار به حسین بن علی علیهما السلام روانه شد این حوز را جمع کردم و اسباب و آلات حوز را گرفتم و بهر آنجا
 روانه شدم پس هرگاه آنها بنزل حوز رسیدیم و طنا بهای حینام را کشیدند خیمه ایستاده کردم و در طیاره
 او تا و حینام میبنا و زنجیرهای سپر و سنا بهای نیزه مشغول شدم و آنچه از سنان و خنجر و شمشیر که میشد انرا
 دهمت و درست می نمودم و در همه این امور ما هر بودم پس روزی من بسیار شد و ذکر من در میان لشکر شایع
 بود ایع کشت حتی اتی الحسین علیه السلام مع عسکرا فانزلنا الی کوبلا و خیمنا علی شاطی
 لعقی و قام القتال فیما بینهم و جموا الماء علیه و قتلوه و بینه و انصاره و کان
 مدات اقامتنا و امرنا تسعة عشر یوم فرجعت عنیا الی منزلی و السبا یا معنا

بغرضت علی عبد الله فاصرا ان لیسهر و همالی یزید الی الشام تا ان حیدر عید استقام
 شکر خود و از دست در پس کوچ بسوی کربلا کردیم و چنهارا برکنار در مای فرات برپا کردیم و در میان
 یازده تن شکر کارزار کردیم. برپا شد و اسبها را بنده کردند و او را در آن زمان او را تا صحران و ماوان اورا منتقل نمودند
 و بت افاست و در آن حال مانده روز بزرگده پس بسوی نمرل حوز فنی ده لیدار بر ششم و اسیران حرم و اده مالودند پس
 اسیران اهل بیت را در مجلس عید استبان زیاد حاضر کردند پس حکم کرد که آنها را با سرعریان بی سر و سینه انان بسوی
 نیریز بیاورند تا شام بر نه جلست می منزلی ایما قلا کل و اذا ان ذاب لیلته واحد علی فراشی و
 طبعا کانت الفیقه قامت و الثامن موجون علی الارض کالجرا اذا ففتت دلیلهما و
 و کتبه و رابع لسانه علی صلوات و سرینت و الظماء و افا اعتقد با ی ما بینهم اعظم
 منی سلسا لانه کل سمی و بصری من شبت نه بلذا عمر حرا را ذاب الشمس سلسا و ما دم
 و الارض نعلی کاتها القبر اذا اشعل خنده ناد پس من میان حوز ایامی چند توقف نمودم
 و قنار من شی بر فرش حوز خوابیده بودم پس خوابی دیدم که گویا تیار است برپا شده و نزدیک من
 مثل طبع پس نزه اضطراب میکنند و تیغ و پیرشان و منظر و حیران بگو و نزد همه آنها زمان حوز را بر سینه
 حوز از کثرت تشکی فرود شده اند و من اعتقاد دارم باینکه هر آینه نخواه بود در میان آنها کسی تشنه تر از من
 زیرا که هر آینه کوش چشم من از کثرت تشکی از کار ماندن من کرمی سوانی که ان اقباب بوده که دماغ مان از ان
 درش بخورد و زمین چو دیک قمر که آتش ریزان مستحق کرده باشند میجو شید فخلب ان بر حلی قد
 لغت و قد ماها و الله العظیم لوانی حیوت بس عطفی و تفتیح علی حتی یسیر دی
 لا یترک لادیت جبر من عطفی و بسنا انا فی اللعان اب الایمرد السلاء العجم پس کان
 بروم که بروم من از سابقه شد ندیسم کجا بزرگ اگر من اختیار داده میثم در میان تشکی
 حوز در میان بر بدن کوشمت حوز تا از ان حوز جاری شود که انرا بنوشم هر آینه بر بدن مرا از تشکی

بهتر میدانستم و آسان بی شرمه پس در آشنای اینک من و عذاب الیم بدریم و بتلا بروم اذا انما جلی
 قیل غلبه کون قلوبنا و ابع الکون سرورده و اکب علی فرسی و هو ذو شیهة قد حفت به
 لوف مرچل شی و دوشی و صدق و شهید و صلاحی تهر در شبانه ریح او سیران فلک
 تهر در شاعه و اذا اذ بن ما ریش حواد اعتر له وجه کنما مر القمر تحت ما کابه الوف
 ان امرع و تلو او وان ذر و اها تشعرت الاحسام مر لفتنه و انصرت الفرائض من
 خطر انه که من ناکبان در آن نوزم در بحال این سپیدی را که نوز او تمام صحرای فخر را فرا گرفته
 و سرورند و تمام عالم را سرور و فرخناک کرده است همه بر اسپ سوار با هزاران هزار سواران و اما مان و یقین
 و شهیدان و صاغان دیدم پس مثل بجای تشد با حرکت و سیر فلک بگذشت پس بعد ساعتی ناکبان بیکر
 دیگر بر اسپ نزه سوار بازوی در نشان و سوز جلوه کردند و زیر کباب سعادت انداختند هزاران هزار
 سلیع و ذر آن بر دارا مردی او بودند که اگر امر میکرد و امر او را بجا می آوردند و اگر بجزر و محالفت میکردان
 بازی آمدند در رهنی داشتند که از گوش نظر او صوی برتن میخاستند و از غوغای او در تمام بیفتاد
 راز میست و ترس از آن شخص یارای سخن ندانسم صاعقتی الا قول ما سالت عنه شیفته من
 هل او اذابه قل قامه ناکابه و اسما الی بحاجه و سمعت قوله خذوه و اذا با
 حل هم قاهر بعضی کلبه جدید که خارجه من الثاء یعنی لی البه قلت لقی
 یعنی قد انفلت منانه الحفة فزادنی ثقلا پس باسفت کردم که چرا او را شخص اول استفند
 بل بگردم و ناکبان این را دیدم که بر کباب خود ایستاد با صیاب خود اشاره کرد و شبانه دم قول او را
 بگوشه را بگیرد و ناکبان یکی از آنها بازوی مرا گرفت و مثل اینیکه از آتش بسرون آمده باث پیسید پس مرا
 بوی او برد پس کمان بردم که بازوی راست من از شبانه جدا شد پس از سوال غفت کردم پس بیا به
 زهر من شدت کرد و نقلت له سالتک چون امرک علی من شکر جتال ملک من ملا یله

الجبار قلت و مرهبا قال علی الکوار قلت والذی قبله قال محمد المختار قلت والذی
 حوله قال الیون و لصد یقون و لشهداء و الصالحون و المؤمنون قلت انا فعلت
 حتی امرک علی قال الیه یرجع الامر و حالک حال هولاء فحقت النظر و اذا بعرب سجد
 امیر العسکر و قولم اعرفهم و اذا بعنقه اسلسه من جلید و التار خارجة من
 عینه و اذینه فابغنت بالهلاک و باقی القوم منهم مغفل و منهم ما یند و منهم
 مفهوا بعضده مثلی پس از گوئتم که سوال میکنم از تو بحق کسیکه او کرد ترا بر عذاب من تو کیستی گفت
 من فرشته از فرشتگان پریم پرسیدیم و کیست این شخص گفت این جیدر کرد صاحب فدو الفقار است
 گفت و آنچه قبل آوردت گفت محمد فمتا است گفتیم کسانیکه کرد او بودند گفت پیغمبران و صدیقان و شهیدان
 و صالحان و مؤمنان اند گفتیم چه خط کردم که حکم کرد ترا بر عذاب من گفت امر بسوی او رجوع میکند و حال تو
 مثل حال این کرده است پس بتحق نظر کردم تا کجا آن عسکر بن سعد سردار لشکر شام بد انجام دگر و بی را که بنام
 نمی شناسم دیدم و دیدم که بگردن عسکر بیکه زنجیر اپنی است و آنش از هر دو چشم دگوش او بیرون می آید پس
 یقین به هلاکت خود کردم و باقی قوم بعضی آزان مغلول بودند و بعضی آزان مقید بودند و بعضی آزان تهر کرده
 بسیار و ی خود مثل من بودند بنیما الحرسین و اذا بر سول الله الذی وصفه الملك جالس
 علی کرسی عال بزهر اطنه من اللؤلؤ و رجلین ذی شیبین بهین عن عینه است
 الملك عنهما فقال نوح و ابراهیم و اذا بر سول الله یقول ما صنعت یا علی قال
 ما ترکت احدا من قاتلی الحسین الا و اتیت به فخذت الله تعالی علی اتی لمرکن
 منهم و ما ذالی عقلی پس در شنای سیر کردن همون پیغمبر خدا را که تعریف و توصیف آن فرشته ازین
 کرده بود و برگردی بلند سوز و کمان دارم که از مر و اید بهشت شسته یا فتم و دو بزرگ ریش سپید خوش جمال
 بجانب است آنحضرت شسته اند پس از فرشته از اسم آنها پرسیدم پس گفت که نوح و ابراهیم اند

و این سوختن را بشنیدم که میفرماید چه کردی ای علی گفت کخدا شتم کسی را از قاتلان حسین مگر آنکه او را آورد
 پس من فریاد کردم سپاس خدا که دم مرا اینک از قاتلان حسین بنودم و عقل رفتن من از آموختن و حواس بجا است
 و اذا برسول الله يقول قد موهم نقد موهم اینه و جعل يسلمهم و يكي كى من سبك الوقت
 بكأيد لانه يقول للرجال صاصت لطف كرىك بولدى الحيد تجيب يا رسول الله
 انا حميتك بالماء غله و هذا يقول انا قتلته و هذا يقول انا و طلت صدره بفرسى و منهم
 من يقول انا ضربت ولده العليل و ابك رسو كند را شنیدم که می فرماید که قاتلان حسین را بسیارید
 پس فرستگان قرا بنهار او بروی حضرت حاضر کردند و پیش سووند پس حضرت از اینها سوال میکرد و نمی گریست
 و بسبب حضرت تمام اهل بختری گریستند زیرا که آنحضرت از هر یک می پرسید که چه سلوک کردی در وقت
 که بلا با تو زد من سید شیدا پس یکی جواب میدهد که ای رسول خدا من اب را بر او بند کرده بودم و دیگری میگفت که
 من او را قتل کردم و دیگری میگفت که من بر نفس او اسپ تا ختم دستخوان او را ریزه ریزه ساختم و او را
 کتانی بودم که میگفت من پیر میبارا او را زدم مضاح رسول الله و اواله و اقله ما صراه و حبسناه
 و اعلاه هان اجری علیکم بعدی اهل عیبتی انظر ما الی ادم النظر ما اخى نوح کیف
 خلفونی فی درایتی فیکوا حتی ارجح الحشر فامر بهم ان یأینوه جهنم عجر و بهم اولاد فادلا
 الی الشا پس حضرت رسو کخدا نفره زد که انوس ای حسین انوس ای علی این چنین مصائب و بلا بعد ما
 بر شما گذشت ای اهل بیت من بین ای پدر ادم بین ای برادر نوح چه سلوک این است جفا کار بعد
 با اولاد ما که دند پس به اینها چنان گریستند که در عرض شش روز و اخطار انبیا و پس حضرت سو کلان بهم را
 حکم کرد که اینها را بترتیب بسوزند و اینها را بترتیب سوختند و اذ بهم قبل ان یأینوه فقال ما صنعت شیئا
 فقال ما كنت بجار اقال صدقت یا سیدی لکنی ما عملت شیئا الا عمود الخیمه
 حصین بن یغیر لانه انکسر صرک رایج عامصف فوصلته فبکی و قال کثر السواد

علی ولدی خذوه الی الشارح صاحب الاحوال حکم الله بالرسوله ووصیه واکبان فرشتگان را
 دیدم که مردی را نزد حضرت آوردند پس حضرت از پرسید پس گفت که من پیچ نخوردم پس حضرت گفت که آبا سواد که
 بودی گفت راست میگوی ای آقای من تا جر بودم لیکن من چیزیه نکردم مگر ستون زینده حصین بن تمیر که از
 هوای تنه شکنده بوده و من را نزد درست کردم و وصل نمودم پس حضرت گریست و گفت لشکر دشمنان فرزند
 مرا زیاده کردی بپیرد این را بسوسه جنم و تمام اسهل محشره کردند که نیست حکم مگر از برای خدا و از برای رسول خدا
 رضی او علی مرتضی قال الحداد فایقنت بالهلال فامانی قد هونی فاستخبرنی فاجرتنه فامانی
 الی الشارح ما سخیونی الا و انت هت وحکیت کتلی مرلقته و قد یسر لسانه و مات بصیفه و کتلی
 منه کل من تحبته و مات فقیر الا رحمة الله و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
 حداد گفته پس اینک یقین بهلاکت خود کردم پس مرا طلب که و پس موکلان مرا پیش کردند پس حضرت از افعال
 من پرسید پس حال را از آنحضرت بیان کردم پس حکم کرد که مراد اهل جنم کنند پس مرا بسوی آتش میزدند خشنیده
 بودند که بیدار شدم و این حال را از که ملاقات کردم که همان نمودم در زبان او خشک شد و از تشنگی سوزان مرد و میرزا
 حبیبند از همه دوستان او و محتاج از دینار دست خدا بر او رحم کند و قریب است که خواهد دانست که یکو ظلم
 کردند بگردان بازگشت بر میگرددند و بگردان عقاب گرفتاری شوند روی ابن قولویه عن اهل علی فی حداد
 الصادق انه قال نلید السلام ان الحسین علیه السلام لما قتل انا هم ایتمنی العسکری
 بصراخ فرب رفقا انهم و کیف لا اصراخ و رسول الله ص قاسم منظر الی الارض امرأة
 المات بکوه و وانا احاف ان علی هل الارض بنا هلت فیهم فقال بعضهم هذا
 لسان شنون ابن قولویه از جلی و آواز امام کجی ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده گفت
 چون حضرت امام حسین علیه السلام بدرجه شهادت رسید امیده نزد آنها آمد و بپوز آنها در لشکرگاه بودند
 پس فریاد زنان کرد پس زجر داد مست کرده شد پس انرا از آنها گفت و چگونه فریاد و زاری بخنم و حال آنکه

سوخت استاده است بسوی زمین کبریا گاهی می بیند بسوی سلاهای شما گاهی نظر میکند و من یترسم
 که خداوند بجز خود را بر اهل زمین نازل کند پس من هم در میان آنها هلاک شوم پس بعضی آزان ناکسان از بعضی ^{گفتند}
 که این مردی محزون است فقال التوابون قاله ما صنعنا با لفسنا قتلنا لا بسبب سمیه سعد سبنا
 اهل الجنة فخرجوا على عبد الله من زیاد فكان من امرهم الذي كان قال قلت له جعلت
 فداك ^{عبد الله} قال ما نراه الا جبرئيل اما انه لو اذن له منهم صلاح بهم صلوا
 فخطب منها ادراجهم من اهل انهم الى النار ولكن اهل جهنم ليزدادوا انشا لله عذاب
 اليمر كسايك من انما شايسته و كروارنا با بسته نادم شد و تايب كرديدند گفتند بجزا سوكنند چه كردم
 باذاتهاي خود شعيبد كرديم فرزند پيغمبر خود سردار جوانان اهل بهشت را پس بر عبيد الله بن زياد خروج كرد
 پس از امر آنها انچه شكفت روي از حضرت پرسيدم قربانت شوم اين فرما دگنندگه بوده حضرت فرمود
 كه ندام اور كبر جبرئيل اگاه باشيد كه اگر حضرت جبرئيل از جانب خدا ماذون در اطلاق آنها مي بود جان
 نمره برایشان مي زد كه در جاي ایشان را از جسم ایشان بيگرفت و همه كسباركي و اصل جهنم مي شد و بگذا
 بملت داد خدا انما انما تم و تا فرماني زياده كند و براي آنها عذاب دردناك شده قلت جعلت فداك
 ما تقول فيمن ترك زيادته وهو يقدر على فلك قال انه قد عرق رسول الله و
 عقنا و استخف با ما هولاه و من ذاره كان الله له من ذراع حواجله و كفى ما
 اهمه من امر ديناه و انه يلجلب الرزاق على العبد و يخاف عليه ما انفق و يعثره
 من ذنوب حامين سنة و يرجع الى اهله و ما عليه ورد و لا خطيئه نالا
 قد حيت من حقيقتك كتم قربانت شوم چه ميگوي در باره ك بگه ريارت انحضرت را بگو بكنند
 و آنها برين قادر هستند گفت هر آينه فرماني رسوكنند اكر و تا فرماني ما نمود و سبب دانستند
 كه براي او بسيار نافع است و بنزديك انحضرت كند حق جل و علا حاجت هاي او را روا كند و جواب

۱۰۰ ی اورا کفایت نماید و هر آینه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام روزی بنده ای کند و عرض
 میکند او پشیری را که خنجر کشد و کمان چاه ساله اورا می امرزد و بسوی اسل و جمال خود برسد و برود کنای
 در خطای بی باشد که آنکه از نام اعمال و محرکه شده باشد فان هلك في سفره نزلت الملائكة
 تغسلته و تقبله باب في الجنة بل دخل عليه روحها حتى يشتر وان مسلم فتح الباب
 الذي ينزل منه رزقه فجعل له بكل درهم الفقه عشرة الا درهم واحد الله ما
 و تعالی نظر لك و ذمها ناك عنده و اظلم لئلا يسر الكدر بن سفر سلاك شود فرستگار آن روز
 مواید آمد پس او را غسل خواهند داد برای او در روزی از بهشت مفتوح خواهد شد که داخل خواهد شد برود
 جنت تا روزی که محشور شود و اگر رسیده باشد کشوده خواهد شد با میکه از آن روزی او نرزد و آید پس حق سبحان
 و تعالی برای او عونی هر در هم که انرا خنجر کرده ده هزار درهم و هر آینه خدای بزرگ و برتر از غیر کرد انرا برای تو
 رازی خواهد ساخت و ذخیره ساخت است انرا برای تو نزد خود و جمیع چه سپاس ثابت است هر حد را
 قال المفيد قد جاءت روايات كثيرة في فضل زيارة علي بن ابي طالب في وجوبها
 فروى عن الصادق انه قال زيادة الحسين بن علي عليه السلام و اجبت علي كل
 من يقرا الحسين بالامامة من الله عز وجل شيخ مفيد عليه الرحمة گفته اخبار در روايات بسیار
 بسیار در میان بزرگی زیارت جگر کویست چیدر که از بلکه در میان و جواب آن وارد شده است پس از حضرت
 امام معصوم صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود زیارت حسین بن علی واجب است بر همه کسانی که اقرار
 امامت آنحضرت از جانب خدای بزرگ و برتر دارند و وصية الواعظین قال الباقر علیه السلام
 ما واشيقنا بزيارات الحسين بن علي عليه السلام مراتب زيارته مقترضة
 على من اقر بالحسين عليه السلام بالامامة من الله عز وجل و در کتاب وصية الواعظین
 منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حکم کنید شیایان مرا بزیارت حسین بن علی علیه السلام

ششم است که حج از مس قوت میشود پس نزد قبر حسین علیه السلام هر روز عرفه مشغول اعمال زیارت ششم
 حضرت گفت خوش است بشیر هر موصی که برای زیارت قبر حسین علیه السلام هر روز عرفه سر آبی روز عید
 آید در حالیکه شناسا باشد حق او را نوشته خواهد شد برای اوست حج و بست عمره نبرد و مقبول و بست
 بنک براه که ب بنی مرسل و امام عادل و هر که برای زیارت او در غیر روز عرفه آید و عارف بحق او باشد نوشته خواهد شد
 برای او صد حج و صد عمره و صد بهاد همراه بنی مرسل و امام عادل و من اتاه فی یوم عرفه الا فله حقه
 کتب له الف حجة و الف عمرة مبرورات منقبلات و الف غزوة مع بنی ماریش و امام
 عادل فقلت له و کیف یبذل الموقف قال فظن الی شبهه مغضب ثم قال بالشیطان
 المؤمن اذا اتی قبر الحسین علیه السلام یوم عرفه و اغتسل بالفرات ثم توجه الیه
 کتب الله عز و جل له بكل خطوة حجة بمناسکها و لا اعلمه الا قال و غزوة و هر که برای
 زیارت در روز عرفه آید در حالیکه عارف بحق او باشد نوشته خواهد شد برای او هزار حج و هزار عمره مبرور و مقبول
 و هزار بهاد همراه بنی مرسل یا امام عادل پس از آنحضرت کفتم و کجاست مرا بمشرفه موقوف راوی گفت پس حضرت
 بسوی من از راه چشم نگر ایست بعد از آن گفت ای بشیر هر آینه مومن و فقیه که از برای زیارت حضرت امام
 علیه السلام در روز عرفه آید در قرأت غسل کند بعد از آن متوجه روضه سوره حضرت شود خواهد نوشت خود
 بزرگ و برتر برای او هر قدم نجی جمیع مناسک را عمل آن و نمیدانم او را چه کرمت مکر گفت جهادیه
 و قال موسی بن جعفر علیها السلام من زاد فبیر الحسین صلوات الله علیه عارفا لحقته
 نصر الله ما تقبل من ذننه ما تاخو حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده که زیارت
 قبر حسین صلوات الله علیه کند در حالیکه شناسا و عارف حق او باشد حق سبحانه و تعالی جمیع کنایان او را
 خواهد بخشید قال الحسن اسکری علیه السلام مر عذ مات المؤمن من خمس صلوة الحسین
 و زیارة الایمان و التزم بالیمین و تعینوا الحسین و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود بجهت سوسن پنج هفت صلوة خمسين در يارت از اين ماه
 کردن بوسيد پيشه و حين را کماک ناليدن و بسم الله الرحمن الرحيم را با دوز بند گفتن عده انما
 انما کان الله تعالى من اشرفها عند قبر الحسين عليه السلام فقد روى ان الله
 سبحانه عوض الحسين عليه السلام من قتله با ربع حصال جعل الشفاء في توبته
 و اجابة الدعوات فبته و الائمة من ذرئته و ان لا تعد ايام ذرئته من
 عمار هم در کتاب عبة الدعوى مذکور است که از آنکه و عابله از اشرف مکاني آن دعا نذر قبر حسين عليه السلام
 است که هر آينه حق سبحانه و تعالی عرض شهادت حضرت امام حسين عليه السلام را چهار فضيلت عطا
 فرموده که در اينه شفا ما در تربت او و اجابت دعا زير قبر او و اما کان را از تربت او و اينکه شمار نخست در
 زيارت کتبه کان را از اعلم آنها و قال السيد راه في الاقبال باسناد الشيخ الصالح ابو
 منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي قال خرج من الناحية
 ستة اشين و خمسين و ما شين على يد الشيخ محمد بن غالب الاصفهاني حين
 وفات الى رحمه الله و كنت حديث السن و كنت استاذك في زيارته مولاي
 ابى عبد الله عليه السلام و زيادة الشهادة و عنوان الله عليهم فخرج الى منه
 و سيد ابن طاووس عليه الرحمه در کتاب اقبال باسناد شيخ صالح ابو منصور بن عبد المنعم بن نعمان بغدادى
 رحمه الله گفته که از نا حيد مقدسه توفيقى در سنده کصده و پناه و دو بوسيد و در زياره شيخ محمد بن غالب اصفهاني
 وقت وفات پدر من بيرون آمد و من کم سن بودم و عرضي براي اجازت زيارت افواي خود ابى عبد الله
 اکمين عليه السلام و ساير شهادت صفان الله عليهم نوشته بودم پس از آن حضرت من بيرون آمد بسم الله
 الوحى الرحيم اذا اردت ذيارة الشهادة عنوان الله عليهم فقلت عند رجلي الحسين
 عليه السلام و هو قبر على بن الحسين صلوات الله عليهما فاستقل القيلة

بوجهك فان هناك جومه السهد اعليهم السلام وادروا اشرا الى علي بن الحسين عليه
 السلام وقال ان شروع يكتمم بنام خدايكة رحمن ورحيم آس وقيكة اراده زيادت شهيدان خداي الله عليهم
 نمايي پس پامين قبر حسين بايست و انجا قبر علي بن حسين صلوات الله عليهما است پس و بقتله شود شريف
 انجا قبر سميع شهيدان عليهم السلام است و قبر حضرت آدم است و اشاره كن پس علي ابن حسين عليه السلام
 و كوات سلام عليك يا اول قتل مرتبيل خير سليل من سبللة ابراهيم الخليل صلي
 الله عليه و علي اسبك اذ قال فيك قتل الله قوما قتلوك يابني ما اسرهم علي
 الرحمن و علي انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك اعضا سلام خدا بر تو باد اني اول
 قتل از فرزندان بهترين كوهرمعدن ابراهيم خليل درود خدا باد بر تو و بر پدر تو كه گفت در ما تم تو قتل كند خدا تو را
 كه ترا قتل كردند اي فرزند كرامتي چه بسيار و دير اندايشان بر ما فرماتي خدا و بر تنك حرمت رسوخدا افلاك بر زندگان
 دينا بعد تو كاني بك و بين يدية ما تلا و لكافر ين قائلانا علي ابن الحسين علي
 نحن و بيت الله اولي بالبنى اطعنكم بالروح حتى نيتي اضربكم بالسيف احى
 عن ابني ضرب غلامها شمي عربي والله لا يحكم بيننا ابن سعي حتى قضيت لحبك و لقت
 و بك كويامي بينم ترا كه روبروي او ايستاده هستي و از قوم كفار عذار ميگوي كه من علي فرزند حسين علي
 بن ابي طالب ام ما قسم خانه كعبه اولي و سرورم بورانت و قهر امت سو كذا ينزه خود ما در سينها ي شامي
 غلام نام تا انكه سننان ينزه كج شود و ينز نم شمارا بشمشير و حمايت پدر خود ميكنم مثل ضرب جوان شامي
 عربي يعني جد خود و كجا سر كند حكم نخواهد كرد در ميان ما و الد الزنا تا انكه ته بت نهادت چشيد و بر پرور
 دكار خود رسيدي اشهاد انك اولي بالله و برسوله و در مية و انك ابنا رسول
 و حجة و دينه و در مية و ابن حجة و امينه حكم الله لك على قاتلك مرآة بن منقذ
 بن النعمان العبدى لعنه الله و اجزاء و من شاكه في قتلك و كاتوا عليك

طهیرا اصلا همم الله جهم و نساء ت مصیرا کو اهی سید هم که ہر آئینہ تو اولی ہستی بہ نزدیکی خدا
 بویہ بیت پیغمبر او محمد مصطفی و عترت او کو اهی سید هم کہ ہر آئینہ تو فرزند رسول خدا و فرزند محبت خدا و فرزند ملک
 رؤ جزا و فرزند عترت رسول خدا ہستی حکم کند خدا در بارہ تو بر قاتل تو مرہ بن بنقذ بن نعمان عبدی خدا اورا
 از رحمت خود دور کرد و خایب و زبان کار سازد و کسانیکہ در خونریزی تو شریک او بودند و در قتل تو امانت
 دہداد و نمودند خدا انہارا و اصل ہنم کند و آن ہنم مقام مجاز و کفار و جای بدست و جعلنا الله من
 ملائکت و مرافقتک و مرافقتی جبارک و ائیک و عمک و احیک و ائیک المظلومہ
 و ابراع الی الله من قاتلتک و اسئل الله مرافقتک فی دار الخلود و ابراع الی الله من اعدائک
 اول الخلود و اسئل علیک و رحمتہ الله و برکاتہ و بکر و اند مرا از ملائک ان تو در فیتان تو در فیتان
 جد تو و پدر تو و عم تو و برادر تو و مادرتم رسیدہ تو و بیزار ی بچویم بسوی خدا از قاتلان و سوال میکنم از خدا
 رفاقت ترا در بہشت کہ جای ہمیشگی است و بیزار میشوم بسوی خدا از دشمنان تو کہ مشرک و مرتد اند و سلام
 و رحمت خدا بر کتہای او بر تو باد تا روز ما و اسئلہ فر علی عبد الله بن الحسین الطفل الواضع المری
 الصریح المنتظ و ما المتصدق دمہ فی السماء المذبح بالشمم فی حجر ابیہ لعن الله ابیہ
 حرمہ اہل کابل الاسدی و ذویہ المسلم سلام خدا باد بر عبد المدین حسین فضل شجرہ تیرہ
 بخاک افتادہ در خون خود غلطیدہ و خون او تا آسمان بلند کردیدہ و در کنار پیر خود مذبح بوج تیر کردیدہ
 خدا را می او حرط بن کابل اسدی و اصحاب ابی السلا مر علی عبد الله بن امیر المؤمنین صبلہ السلام
 و المنادی بالولایۃ فی عرصہ کوبلا المضروب مقبلا و مدبرا لعن الله قاتلہ ہالی بن
 ثقیف الحضرمی سلام خدا باد بر عبدالت بن امیر المؤمنین متلاء بلا و دنا کشندہ میدان کر بلا بوج بحت
 دولا را بلیت رسول خدا از جمعی کردہ شدہ آرایش پس یعنی چون بر منافق محمد سیکردان منافق از مقابل او را
 مجروح میساختند و منافق دیکر از پس سیدہ بشمشیری بردی انداخت لعنت کند خدا را بنی بن ثقیف

قاتل اورا السلام مر علی بن الفضل العباس بن امیر المؤمنین . المواسی احاء بنفسه لا
 خذ لعنه مر اصبه المفلح له الوافی الشانی الیه بماء المقطوعه یذاه لعن الله قاتله
 یزید بن وقاد الجهنی وحکیم بن الطفیل الطائی سلام خدا باد بر ابو الفضل عباس بن امیر المؤمنین که
 غمخواری کند و برادر خود بذات خود و همیا کند و او را برای فرزندی خود از دست حاضر خود کند کند و جان خود را
 برای برادر خود و نکا بداند و سعی کند بسوی برادر خود سب آنکه قطع کرده شده هر دو دست او لعنت کند
 خدا بر قاتل او یزید بن رقاد جهنی و حکیم بن طیبیل طائی السلام مر علی حضرت امیر المؤمنین ^{صاحب} نفسه
 محسبا و الناسی عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدر من الغزال المكشور و ^{لولا}
 لعن الله قاتله هانی بر ثبت الحضری سلام خدا باد بر حضرت فرزند امیر المؤمنین حسن کند و نفس خود را
 برای کشته شدن در حالیکه خوانان جز او اجر از پروردگار خود بوده و در شونده و در وطن خود در حالیکه سب
 و مسافر بوده تن بکارزار ساق و کفار داده و درن بجها و قوم اشرا بناده مغلوب سب کثرت منافقان ^{کینه}
 خدا بر کشته او مانی بن بیت حضرتی السلام مر علی عثمان بن امیر المؤمنین سمی عثمان بن مطعون
 لعن الله دامیه بالسهم حولی بن یزید الاصلی الایادی الایابی الدادی سلام خدا باد
 بر عثمان بن امیر المؤمنین بنام عثمان بن سلعون لعنت کند تیرانداز او حولی بن یزید اصعبی مانی داری ^{السلام}
 علی محمد بن امیر المؤمنین قاتل الایابی الدادی لعنه الله و صاعف له العذاب لایله
 و صلی الله علیه یا محمد و علی اهل بیتک الصابریین سلام درود خدا باد بر محمد بن امیر المؤمنین بقول
 داری طعون خدا در رحمت خود و در کردانه و از برای او عذاب دردناک مضاعف کرده درود فرستد خدا
 بر تو ای محمد و بر اهل بیت صابریین تو السلام مر علی ابی بکر بن الحسین الزکی الوطی المراحی بالسهم التودی
 لعن الله قاتله عبد الله بن عقبه الضوی درود سلام خدا برای بکر فرزند حضرت امام حسن زکی

تحت دو لب خدای و در وقتیل تیر و پیر آلود امنت کند خدا عیب الله بن عقبه غنوی کشنده او را السلام علی
 عبد الله بن الحسن بن علی الزکی لعن الله قاتله در امیه حرمله بر کاهل الاسدی
 درود سلام خدا باد بر عبد الله فرزانه حضرت امام حسن زکی علیه السلام خدا قاتل درامی او حرمله بن کاهل سید
 از رحمت خود دور کرد و بدست ترین طبقات جهنم رساند السلام علی القاسم بن الحسن بن
 علی المصروب ما منه السلوب لا منه حتی نادى الحسین عمه فحلی علیه الحسین
 کالصفی و هو فحض بر جلیه التراب الحسین بقول بعد ان قوم تملوک و من خصهم یوم
 القیامه نیک جتاری و ابوک درود و سلام خدا باد بر قاسم بن اس بن علی که شکافنده شود سر او در عریان
 کرده شده بدن او تا آنکه عموی خود حسین را ندانند که در پس حضرت امام حسین علیه السلام مثل عقاب بر نقش او آمد
 و او هر دو پائی خود را بر زمین یزد و اصدرا بس کرد و حسین علیه السلام می گفتند دوری باد از رحمت خدا قومی را که ترافل
 نمودند و کانی را که دشمن ابناء خدای قیامت در باره خوشه بریزی تو جد تو و پدر تو باشد ثم قال عز و الله
 علی عملک ان تدعوا فلا یجیک او یجیک و انت قاتل جلیل و یفعلک هذا و الله یوم
 کثر و اترة و قال فاصرا حلفی الله معکما یوم جمعکما و یوالی مبوا کما و لعن الله قاتلک
 عمه بن فضل الازدی و اصیلا و حجیما و اعد له عذابا الیما بعد از آن گفت که خدا شوارا
 بر عم تو که او را خوانی پس اجابت تو نمکند یا اجابت کند و نمکند تو کشته اتاده باشی پس آمدن او تر افغی رسیده
 نذیر کجا این روز نیست که کثیر اند قاتلان عم تو وقتیل اند ما هران او مرا خداوند کاس از همراه شما مشهور کرده اند و کبر
 جمیع کند در میان شما و ساکن کرده اند مر خدا بخواه شما خداوند جبار عسبر بن سعد بن فضل ازدی قاتل ترا از
 رحمت خدا دور کرد و بدست ترین طبقات جهنم او را رساند و عذاب دردناک برای او پیا سازد السلام
 علی عون بن عبد الله بن جعفر الطیثی المثنی الجبان حلیف الایمان و مصادک الاقوان
 ان صح للرحمن البالی للمثنی و القرات لعن الله قاتله عبد الله بن قطیبه الشیبانی سلام

بر عون فرزند عبد الله بن جعفر پروردگنده در پشت غنبر بر پشت همراه روحانیان ببارز و نای زردین هم سوکند و ملازم
 ایسان جنگ و جادو کننده با قرآن خود شفقت کننده برای خداوند است کننده کلام تیر لیت و قرآن مجید خداوند
 قبا کننده او عبد الله بن قطیب شیبانی را از رحمت خود دور کرد و اندک السلام علی محمد بن عبد الله بن جعفر الشاه
 مکارا بیکه و التالی لاجنه و واقیه ببدنه لعن الله قاتله و عامر بن بهشل التیمی السلام علی جعفر
 بن عقیل لعن الله قاتله و رامیه بشیوسن. خوط الهدای سلام خدا باد بر محمد بن عبد الله بن جعفر
 حاضر شونده بمقام پذیر خود پس آینه بجای برادر خود و نکا دارنده برادر خود بر جسم خود لعنت کند خدا قاتل او عامر بن
 بهشل التیمی را سلام خدا باد بر جعفر بن عقیل لعنت کند خدا قاتل او درانی او بشیر بن خوط همدانی را السلام علی
 عبد الله بن عقیل لعن الله قاتله و رامیه عمر بن حباله الجهنی السلام علی القاتل ابن
 القاتل عبد الله بن مسلم بن عقیل لعن الله قاتله اسد بن مالک سلام خدا باد بر عبد الرحمن بن عقیل
 خدا قاتل درامی او عمر بن خالد بن اسد جینی لعنت کند سلام بر قاتل بن قاتل عبد الله بن مسلم بن عقیل لعنت
 کند قاتل او اسد بن مالک را السلام علی الجعفی الله بن مسلم بن عقیل لعن الله رامیه عمر بن جعفی القاتل
 السلام علی محمد بن ابی سعید بن عقیل لعن الله قاتله لعیط بن یاسر الجهنی درود و سلام
 ملک علام برای ابی عبد الله بن مسلم بن عقیل علیهم السلام باد لعنت کند خدا تیر اوز او عمر بن یسح سعید او
 سلام و درود بر محمد بن ابی سعید بن عقیل و لعنت خدا بر قاتل او لعیط بن یاسر جینی باد السلام علی
 سلیمان مولا الحسین بن علی بن امیر المؤمنین و لعن الله قاتله سلیمان بن عون الحضرمی
 السلام علی صحیح مولا الحسین ابن علی سلام خدا باد بر سلیمان غلام آزاد حسین بن علی امیر المؤمنین
 علیه السلام و لعنت کند خدا قاتل او سلیمان بن عون حضرمی را سلام خدا بر قاتل غلام از گروه حسین سید
 شهید اندرند علی مرتضی سلام خدا و رحمت او بر هیچ غلام آزاد کرده حسین فرزند علی علیه السلام السلام
 علی مسلم بن عوف حله الاسدی القاتل حسین علیه السلام و قد اذک له فی الاضراف

لعن الخلی عنک وبعثت من عند الله من آعداء حقتک لا والله حتی کسر فی صد وراحم رحی
 وامنهم بسیفی ملائمت قائمته فی یدی ولا افارقک ولو لیکن معی سلاح افاقلهم
 به لقد فقم بجارحی الی شمر لیرافقک حتی اموت معک وکنت اول من شرب من نفسه
 واول شهید من شهید آل الله قضی حید سلام خدا با دیر مسلم بن عوسجه اسدی گویند از حسین علیه السلام
 وقتیکه او را اجازت برکشتن داد و ایمن بگذارم ترا و بگذارم چیزی عذر کنم نزد خدا از ادا و حقوقی تو نه بگذارم
 تا آنکه بشکنم در سینای آنها نیزه خود بر غم آنها را بشمشیر خود تا هنگامیکه قبضه آن در دست من باشد و از تو جدا
 نیویوم و اگر نخواهی بود از برای ما سلامی که از آن ستانده آنها بکنم که برآیند خوادم زدا آنها را بسنگریز و بعد از آن از تو جدا
 نکنم تا آنکه در راه تو حیرم و با ششم اول کسی که فروخت نفس خود را از برای من مندی خدا و اول شهید از شهیدان
 خدا و این کسیکه در راه خدا مرد و وفات و رب الکعبه و شکر الله استقل امک و مواسانک امامک
 اذ منی الیک وانت صریح فقال یرحمک الله یا مسلم بن عوسجه و فراع فضیم من قصص
 غبه و منهم من منظر و ما بدایت یلا عن الله المشرکین فی ذمک قتلتک عند الله بن الصیالی
 و عبد الله بن حبیب کاره الملعون و مسلم بن عبد الله الصیالی پس نایز در سگاشی بر کعبه و شکر
 کرد و نایز خداستقام ترا و مواسانه و غواری تو امان خود را روانه شد بسوی تو و بر خاک افتاده بودی بگفت
 خدا بر تو رحم کند ای مسلم بن عوسجه و این ای را خواند پس از موسین کسانی هستند که بدرجه شهادت رسیدند و
 بتمام خود وارد گردیدند و از آنها کسانی اند که انتظارت موعود میکنند و هرگز تبدیل و نایز را در این خدا راه نداده
 لعنت کند خدا عبد الله بن صیاری و عبد الله بن خشکاره بکلی و مسلم بن عبد الله صیاری و وقتل و خونریزی
 تو شریک بودند استلم علی سعید بن عبد الله الخلی القائم للحسین علیه السلام و قد اذن له فی
 الاضراف لا والله لا خلینک حتی یعلم الله افا قد حفظنا غیبه رسول الله صلی الله
 علیه و آله و الله لو اعرفنی اقتل شرا حتی شراحتی و شراعتی حیاتی اقتل شراحتی

ثم اذ يفعل ذلك لي سبعين مائة ما فارقك حتى البقي حماي ووفك درود سلام
 خدا بر سعید بن عبد الله خنی که از حسین علیه السلام گفت وقتیکه اجازت مراجعت داد و رانته کذا سو کند میکند ارم ترا
 تا حسد ابدان که من نیست رسول خدا صلوات الله علیه و الله را در باره تو نگاه داشتهم کذا سو کند اگر بدانم که بر آینه گشته
 خواهم شد بعد از آن زنده کرده خواهم شد بعد آن سوز آینه خواهم شد بعد از آن زنده کرده خواهم شد بعد از آن با قتل
 کرده خواهم شد بعد از آن سوز آینه خواهم شد بعد از آن حاکم پراکنده کرده خواهم شد کرده شود این ما من مقتدا و مرتبه کن
 از توجبه ای اختیار حکم تا آنکه روی تو بپریم و کیف فعل ذلك و انما هی موعنه او قتل و اهل کفر
 هی الکرامة اللتی لا انقضاء لها ابد اقلد لقیبت حمامک و اسیت امامک و لقیبت من الله
 الکرامة فی دار المقامه حشرنا الله محکم فی المستشهدین و ما ذقنا ما نقشتم فی اعلا علیتین و کون
 کنم این را در اینست این کفر مرون یا گشته شدن بعد از آن این کراستی است که هرگز در در قیامت سپری نخواهد شد
 پس بر آینه بشهادت رسیدی و غمخواری امام پیشوای خود نمودی و از خدا کرامت و بزرگی در دار آخرت یافتی
 محشور کردی و خدا را همراه شما در زمرک بیکه بشهادت مرزوق شده اند و نصیب کند مرا رفاقت شما در بهترین
 عاریع بهشت غیر سرشت السلم علی بشیر بن عمر الحضری شکو الله قولک للحسین علیه السلام
 و قد اذن له فی الضارفت اکلتی اذن السباع حیوان فارقک و اسئل عندک الوکبان و
 اخذک مع قلذ الا عوان لا اذک هذا ابد سلام خدا با در بشیر بن عمر حضری مشکور کرد و اند خدا کلام
 ترا که از حسین علیه السلام گفتی در حالیکه اجازت در و انکی داد ترا امر انیک و زنده کان زنده کخوردن اگر از تو جدا
 شوم و از تو اسپ لباس نخو استم و حالا با وجود قلت و الضار کرامت رفاقت حضرت بردارم این از من
 هرگز نخواهد شد السلام علی بریر ابن حضیرا لهدانی المشرقی القاری المجدل السلام علی عمران ابن
 کعب الصاری السلام علی نعیم بن عجلان الا نصاری سلام درود بر بریر بن حضیر هدانی شرفی